

فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال هفتم، شماره بیست و چهار، پاییز ۱۳۹۶، ص. ۳۷-۴۸

نقدی بر کتاب «خاقانی شروانی نکته‌ها از گفته‌ها» نوشته دکتر برات زنجانی

سیدجواد مرتضایی^۱

اکبر حیدریان^۲

چکیده

شرح کردن دیوان‌های شعری کار دشواری است و به صرف وقت و دقت بسیار نیاز دارد. شارح باید با دنیای فکری و ذهنی شاعر آشنایی کامل داشته باشد تا بتواند شرحی دقیق بنویسد. به عبارت دیگر، شارح باید ارتباط بین محتوای کلام شاعر و بُعد فنی و شیوه بیان او را بداند تا شرحی منقح به دست دهد. خاقانی از همان دست شاعرانی است که علاوه بر اندیشیدن به محتوای کلام به جنبه فنی و شیوه گفتن خود تأکید می‌ورزد. لذا، برای درک شعر او باید به تکنیک‌ها و ظرایف سخن وی توجه کرد. به همین منظور بخش عمده‌ای از تحقیقات در مورد دیوان خاقانی به شرح ابیات و معنی لغات اختصاص دارد. یکی از آثار وی که در سال‌های اخیر در عرصه خاقانی پژوهی منتشر شده است کتاب «خاقانی شروانی نکته‌ها از گفته‌ها» نوشته برات زنجانی است.

در این پژوهش که به روش تحلیلی - توصیفی انجام شده است، تلاش گردیده با وجود مزایای کتاب، اشکالاتی که در شرح پاره‌ای از ابیات کتاب رخ داده است، بیان شود. در بخش نخست، کتاب مورد نظر به لحاظ شکل ظاهری بررسی و نقد شده و در بخش دوم، اشکالات محتوایی کتاب تحلیل گردیده و لغزش‌های که در شرح ابیات رخ داده، واکاوی و در پایان به برخی ابیات که نیازمند متمیم و تکمیل است در حد ضرورت اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها:

خاقانی، نقد، برات زنجانی، شرح اشعار خاقانی.

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، gmortezaie@ferdowsi.um.ac.ir

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، akbar.heidariyan@mail.um.ac.ir، (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

در چند سال اخیر، استادان و فرهیختگانی که دلبستگی ویژه‌ای به شعر پارسی و خاقانی شروانی داشته‌اند، کوشیده‌اند دیربایی و پیچیدگی شعر او را به شیوه‌های گوناگون باز نمایند. در این جستار، به معرفی و بررسی یکی از تازه‌ترین کوشش‌ها در زمینه شعر خاقانی و خاقانی‌پژوهی می‌پردازیم. کتاب مورد بحث ما، *خاقانی شروانی نکته‌ها از گفته‌ها* به انتخاب و شرح دکتر برات زنجانی است. مؤلف محترم پیش از چاپ این کتاب، علاوه بر آثار تحقیقی دیگر، چند تصحیح و شرح و گزیده سودمند و موفق از متون فارسی، خصوصاً نظامی گنجوی، فراهم آورده است.

از مزایا و ارزش‌های چاپ حاضر این کتاب اگر بگذریم، در این کتاب اشتباهات و اغلاطی راه یافته است که در این جستار، بر آنیم تا شمه‌ای از این کاستی‌ها را مطرح سازیم تا هرچه بیشتر بر اصالت آن افزوده شود؛ از همین روی، این نوشتار تنها شامل مواردی است که بتوان از آن طرفی بست و ضمن آرزوی توفیق و پیروزی برای به انجام رساندن خدمات فرهنگی و ادبی بیشتر برای مؤلف محترم، امید است نوشته حاضر در غنا بخشیدن به این اثر، ایشان و خوانندگان آن را سودمند آید.

۲. نقد ساختار

۲-۱. نقد شکل ظاهری کتاب:

کتاب در یک جلد، در ۲۵۶ صفحه به چاپ رسیده است. نوع کاغذ و طرح روی جلد پسندیده است اما، برخی ایرادات بر همین شکل ظاهری کتاب وارد است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

۲-۱-۱. *درج بیت اشتباه بر روی جلد پشت کتاب*: پشت جلد کتاب حاوی خلاصه و حاق مطلب کتاب است که متأسفانه در همان ابتدا، بیتی از خاقانی بر تارک آن نقش بسته که غلط درج شده است:

شه مرا نان داد و من جان دادمش نان او تخمی است فانی جان من گنج بقاست

چنان‌که از بیت برمی‌آید، مصراع اول یک رکن عروضی کم دارد و سبب ناموزونی بیت شده که شکل صحیح آن این-گونه است:

شه مرا نان داد و من جان دادمش یعنی سخن نان او تخمی است فانی جان من گنج بقاست

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۷)

۲-۱-۲. *فهرست مطالب کتاب*: در فهرست‌بندی کتاب اشکالاتی وجود دارد که اصلاح آن‌ها ضرورت دارد. نکته اول آن‌که جدا کردن یک قصیده ذیل دو عنوان، جایگاهی ندارد. نکته دوم، عناوین برخی مدخل‌ها با زیر مجموعه آن مدخل سازگاری ندارد، برای مثال در فهرست کتاب، مدخلی با عنوان «قاعده نحوی» وجود دارد؛ اما زیر شاخه‌های این مدخل عباراتی است نظیر: ادب، قمیز، آزادی، دق‌الباب و... که هیچ ربطی به اصل مدخل ندارد.

۲-۱-۳. *شیوه ارجاع*: هنگام نقل سخنی از یک نویسنده، باید نشانی آن را حتی الامکان دقیق یادآور شد. در خصوص شیوه ارجاع‌نویسی مؤلف ذکر چند نکته خالی از اهمیت نیست؛ بسیاری از ارجاعات کتاب ناقص و بریده است، این مورد بوفور در متن کتاب دیده می‌شود. مآخذ احادیثی که در شرح ابیات به آن‌ها استناد شده است نامشخص است. شایان ذکر است؛ منابعی در متن کتاب وجود دارد که بیانگر این مطلب است که شارح محترم از آن‌ها بهره برده است؛ اما در فهرست منابع نشانی از آن مآخذ نیست، برای مثال می‌توان به *قرآن*، *فرهنگ معین*، *فرهنگ ایران زمین* و *جامع‌التواریخ* اشاره کرد.

۲-۱-۴. اغلاط نگارشی و حروف نگاری (تایپی): در نگارش و فرایند چاپ کتاب اغلاط تایپی و نگارشی زیادی به چشم می‌خورد که این امر ناشی از شتاب‌زدگی در چاپ کتاب است. برای نمونه می‌توان به صفحات ۲۷، ۲۸، ۴۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۸۴، ۱۰۹، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸ و... اشاره کرد. از موارد دیگر همین اغلاط نگارشی باید به وجود صفحات تکراری در کتاب حاضر اشاره کرد. نمونه این مورد در صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ قابل ملاحظه است.

۳. نقد محتوای کتاب

۳-۱. نقد مقدمه:

مقدمه شش صفحه‌ای این کتاب مطالبی را در خصوص زندگی خاقانی دربرمی‌گیرد. از مؤلف کتاب انتظار می‌رفت که در نقل دیدگاه‌ها، به مشهورات رایج بسنده نمی‌کردند و پیشینه تحقیق موارد مطروحه را پیش می‌گرفتند زیرا، آنچه گریبان‌گیر این مقدمه شده است؛ عدم توجه بایسته به پیشینه تحقیق است. در این مقدمه کوتاه اشتباهاتی صورت گرفته است که در ذیل به بررسی آن اشتباهات می‌پردازیم.

۳-۱-۱. سال تولد خاقانی:

در صفحه ۱۳، مؤلف محترم ابیاتی از دیوان خاقانی نقل می‌کنند که زعم ایشان دلالت بر تاریخ تولد خاقانی دارد. با توجه به ابیات منقول، مؤلف محترم سال ۵۰۰ ه.ق را به عنوان سال تولد خاقانی می‌پذیرد. به این بیت توجه کنید:

چو من ناورد پانصد سال هجرت دروغی نیست‌ها برهان من‌ها
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۴)

باید گفت این ابیات جز معنا و مفهوم تقریب و تخمین، ارزش دیگری ندارد و از آن نباید استنباط کرد که خاقانی در سال ۵۰۰ متولد شده است. غفار کندلی در کتاب خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او در این خصوص می‌نویسد: «منظور خاقانی از پانصد هجرت، سال تولدش نه، بلکه قرنی است که او در آن زندگی می‌کرده است» (کندلی، ۱۳۷۴: ۶۹). به نظر می‌رسد زمان دقیق‌تر تولد خاقانی را باید سال ۵۲۰ هجری دانست. مرحوم فروزانفر نیز با استناد به دلایلی همین سال را پذیرفته است (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۶۹: ۶۳۴؛ مقدمه دیوان خاقانی، ۱۳۸۸: ده و یازده).

۳-۱-۲. ازدواج خاقانی با دختر ابوالعلاء گنجوی:

در صفحه ۱۵، آمده است: «خاقانی شروانی شاگرد ابوالعلاء گنجوی است. ابوالعلاء دختر خویش را به زنی او درآورد». بهتر بود مؤلف محترم قبل از نقل این مطلب به تحقیقات بایسته محققان در این باره توجه می‌کردند. در این باره عباس ماهیار می‌نویسد: «ازدواج خاقانی با دختر ابوالعلاء گنجوی بعید به نظر می‌رسد و ظاهراً برخاسته از گفته‌های تذکره‌نویسان است» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۹). ماهیار در ادامه چنین نتیجه می‌گیرد: «در نهایت چنین به نظر می‌رسد که این داستان نیز در شمار اکاذیبی است که در صفحه‌صفحه این تذکره [تذکره دولتشاه] دیده می‌شود. در سروده‌های خاقانی نیز اثری از این پیوند و خویشی به چشم نمی‌خورد و با توجه به هجاهایی که خاقانی و ابوالعلاء از یکدیگر کرده‌اند، بعید بودن این ازدواج بیشتر تقویت می‌شود» (همان). این مطالب را نیز سال‌ها قبل غفار کندلی بیان کرده بود (ر.ک: کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۹۵-۱۸۳ و ترکی، ۱۳۹۴: ۱۷۷-۱۷۶).

۳-۱-۳. خاقانی و رشید و طواط:

در صفحه ۱۵ مقدمه، آمده است: «رشید و طواط (متوفی به سال ۵۷۳) با خاقانی روابط دوستانه داشت و سرانجام به کدورت کشید و یکدیگر را هجا گفتند». بنابر تحقیق و توضیحات محمدرضا ترکی در کتاب نقد صیرفیان این موضوع کاملاً

برعکس است؛ به این معنی که در آغاز، به دلیل اقدام رشید و طوطا به فرستادن شعر به شروان، نثار و کدورتی میان این دو درگرفته و سپس به صلح و صفا انجامیده است. (ر.ک: ترکی، ۱۳۹۴: ۱۹۳-۱۹۱).

۳-۱-۴. آثار خاقانی:

در صفحه ۱۶، ذیل عنوان آثار خاقانی، مؤلف محترم آورده است: «مثنوی‌ای به نام ختم‌الغرائب را نیز به او نسبت داده‌اند. ششصد و چند بیت است و در فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده است». باید گفت که عدم تحقیق بایسته و عدم توجه به پیشینه تحقیق، باعث این اشتباه در کتاب مزبور شده است. سال‌هاست که می‌دانیم محققان خاقانی‌پژوه با توجه به مستندات سبکی، انتساب این مثنوی را به خاقانی رد کرده‌اند. (ر.ک: افشار، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۰؛ امامی، ۱۳۸۸: ۳۶-۲۱ نیز شفیع‌ی کدکنی در مقدمه مصیّب‌نامه، ۱۳۸۶).

۳-۲. خاقانی نکاتی از ناگفته‌ها

در این بخش از کتاب، مؤلف محترم بحثی را تحت عنوان «نکاتی بسیار مهم درباره خاقانی که دیگر محققان به دست نیاورده‌اند» مطرح می‌کند. ایشان در این بخش، مواردی مانند: علت حبس، مدت حبس، سفرهای حج، لغات و ترکیبات و... را از نویافته‌های خود می‌داند. بر این بخش از کتاب نیز ایرادات و ابهاماتی وارد است که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۳-۲-۱. تعداد حج‌های خاقانی:

مؤلف گرامی در ذیل این عنوان، اعتقاد دارد که خاقانی سه بار به زیارت حج نائل آمده است. ایشان اعتقاد دارند که این مطلب را تا به حال هیچ‌یک از محققان و خاقانی‌پژوهان مطرح نکرده‌اند و این‌جا برای اولین بار مطرح می‌شود. در رد سخنان مؤلف ذکر چند نکته بایسته می‌نماید. اول آن‌که، مدت‌ها پیش از اظهار نظر مؤلف گرامی، سعید قره‌بگلو در مقاله‌ای با عنوان «طرح چند بیت از خاقانی و توضیح یک ماجرای تاریخی از قصیده‌ای از وی»، محتمل شمرده است که خاقانی در فاصله دو حج خود در سال‌های ۵۵۱ و ۵۶۹ سفری نیز در سال ۵۵۶ به سرزمین حجاز داشته است (قره‌بگلو، ۱۳۶۸: ۱۲۵). پس، مؤلف محترم اولین کسی نیست که این موضوع را مطرح می‌کند. نکته دوم، این گمانه ناشی از خلط اشارات خاقانی در دیوان و تحلیل نادرست اطلاعات مربوط به فتنه‌های مکه در قرن ششم هجری است (ترکی، ۱۳۹۴: ۸۵). باید گفت که خاقانی در دوران زندگی در شروان، در شرایطی نبوده که آزادانه سفر کند، این مطلب به‌خوبی از متن آثار او هویدا و آشکار است. به‌عنوان مثال، در منشآت، تهدید شروان‌شاه خطاب به خاقانی را ببینید: «اکنون... پر باز کن. به آشیان سعادت باز آی. استقامت منمای. رجوع کن و الا به قهر قهقری باز آوریمت» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۱۰).

۳-۲-۲. مدت حبس:

شارح محترم بر اساس پاره‌ای از متن منشآت، بر این باور است که مدت حبس خاقانی سه ماه بوده است. متن منشآت که ایشان به آن استناد کرده‌اند به این قرار است: «القصه چون در نبایعت اخوان متابعت نمودم، از مساعدت با ایشان مباحثت کردم در موافقت نامرادی و دور از مجلس انس تا سه هلال در گذشتن در چار اغلال هلال شکل بماند...» (همان: ۱۱۲-۱۱۱). از متن همان‌طور که مؤلف گرامی نیز به درستی یادآور شده‌اند برمی‌آید که مدت حبس خاقانی سه ماه بوده است؛ اما در تمیم بیانات مؤلف باید این نکته را ذکر کرد که این مدت، تاریخ یکی از حبس‌های خاقانی است که درست پس از مرگ منوچهر شروان‌شاه و در زمانی که هنوز حکومت اخستان مستقر نشده بود اتفاق افتاده است. باید افزود که حبس خاقانی ظاهراً دو بار رخ داده است؛ یک‌بار همانی است که شرح آن گذشت و بار دیگر آن به زمان حیات منوچهر شروان‌شاه برمی‌گردد.

۳-۳. نقد شیوه شرح

خاقانی شروانی از شاعرانی است که علاوه بر اندیشیدن به محتوای کلام به جنبه فنی و شیوه گفتن خود تأکید می‌ورزد. بر همین اساس، برای درک شعر او باید به تکنیک‌ها و ظرایف سخن وی توجه کرد؛ به عبارت دیگر شعر خاقانی شعری نیست که با معنای تحت‌اللفظی و قاموسی لغات دشواری آن را فهمید. برای درک و فهم دقیق شعر او همه جوانب و اشارات را باید در نظر داشت. از عمده مشکلات کتاب مورد بحث ما، همین نگاه تک‌بعدی و قاموسی به اشعار انتخابی در شرح است. در این بخش از جستار حاضر، کاستی‌های عمده کتاب را در ذیل سه بخش عبارات، اشارات و تلمیحات مورد بررسی و مذاقه قرار خواهیم داد.

۳-۳-۱. کاستی در شرح عبارات:

❖ ص ۲۰ ذیل بیت:

می‌کنم جهدی کزین خضرای خذلان بگذرم حبذا روزی که این توفیق یابم حبذا

شارح در شرح بیت فقط به معنی یک لغت بسنده کرده و آورده است: «خضراء: سبزه». به نظر می‌رسد خضرا در این بیت به معنی ساختمان و بنایی است که مقابل آن سبزه‌زار است و مشرف به باغ و بوستان می‌باشد و به تعبیر عام‌تر مراد کاخ و کوشک است. معنی اخیر بارها در تاریخ بیهقی آمده است: «امیر به خضرا رفت و خواجه به طارم نشست...». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۱۰). در تاریخ سیستان نیز عباراتی با همین مضمون آمده است: «چون کولکی چنان دید خفض را بر خضرا برد، بنشاند و اندر پیش او به پای بایستاد تا موالی و عام او را به خدمت او بدیدند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۰۰). با این تعبیر خضرای خذلان استعاره‌ای می‌تواند باشد از دنیا.

❖ ص ۲۰ ذیل بیت:

ای عراق الله جارک سخت مشعوفم به تو وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم ترا

نوشته‌اند: «عمرک الله: باقی بگذارد تو را خدا». این عبارت مخفف «عمرک الله» است به معنای خداوند تو را آباد بدارد. (ر.ک: سجادی، ۱۳۶۹: ۴ و ترکی، ۱۳۹۴: ۳۱۹).

❖ ص ۲۱ ذیل بیت:

گر برای شوربائی بر در اینها شوی اولت سکبا دهند از چهره آنگه شوربا

نوشته‌اند: «شوربا: آش شور». باید گفت که در تمامی فرهنگ‌های مورد مراجعه نگارنده، شوربا نوعی آش ساده است که مخصوص بیمار است (ر.ک: ذخیره خوارزمشاهی، ج ۳: ۳۸۳؛ فرخ‌نامه، ۱۳۸۶: ۴۸؛ حفظ‌البدن، ۱۳۹۰: ۲۹). پس، آش شور جایگاهی ندارد. در ضمن با توجه به معنی مُحشی محترم، آش شور! ارزشی ندارد که کسی برای آن تحمل سکبا از چهره کند.

❖ ص ۲۶ ذیل بیت:

از عشق ساز بدرقه پس هم به نور عشق از تیه لا به منزل الا الله اندرآ

نوشته‌اند: «بدرقه: راهنما». معنی لغوی بدرقه درست بیان نشده است؛ زیرا به نظر می‌رسد آنچه با بیت سازگار است همان معنی‌ای است که مرحوم ریاحی در تعلیقات مرصاد/العباد به دست داده‌اند باشد. ایشان در معنی بدرقه نوشته‌اند: «بدرقه، نگهبان مسلح است».

❖ ص ۵۵ ذیل بیت:

چه خوش حیات چه ناخوش چو آخر است زوال چه جعد زخمه و چه ساده چو خارج است نوا

شارح به ذکر معنای لغات مصراع دوم بسنده کرده‌اند. برای تکمیل و متمیم معنی بیت، ذکر این نکته ضرورت دارد که «جعد» علاوه بر معنی «پیچیده» که مؤلف بدان اشاره کرده است؛ اصطلاحی در مقامات و پرده‌های موسیقی است که مطمح نظر خاقانی در این بیت است. صاحب فرهنگ *آندراج* ذیل ماده «جعد» می‌نویسد: «جعد پر خم: به اصطلاح اهل موسیقی، کنایه از تحریرات دلاویز؛ جعد ساده: به اصطلاح اهل موسیقی، عبارت از ساده‌خوانی است» (*آندراج*: ذیل ماده). خاقانی در بیتی دیگر به این موضوع اشاره کرده است:

جعد نشان بر جبین ساده و بنشین نغمه‌کنان زخمه زن چه جعد و چه ساده
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۶۶۵)

❖ ص ۷۱ ذیل بیت:

بلا بر آرنفس چلیپاپرست از آنک عیسی تست نفس و صلیب است شکل لا
در شرح بیت نوشته‌اند: «بلا بر آوردن، بالای دار کشیدن». چنان‌که از نحوه نوشتن بیت هم برمی‌آید، این نوع تعبیر کردن برخاسته از بدخوانی متن است. در واقع شکل خوانش صحیح مصراع اول این‌گونه است: «با لا بر آرن...». خاقانی در این بیت به حکمت و موعظه می‌پردازد و قصد دارد وحدت و یگانه‌پرستی را در تقابل با دیگر مذاهب قرار دهد. خاقانی می‌گوید: با لا (رمز یگانه‌پرستی «لا الله الا الله») چلیپاپرست [= هر کسی جز معتقد به یگانه‌پرستی] را نابود کن.
❖ ص ۸۵ ذیل بیت:

به بوی دو نان پیش دونان شدی زدی بوسه چون پر نان عنصری
شارح گرامی ذیل «بوسه زدن پر نان»، آورده‌اند: «نان را مردم برکت می‌نامیدند، اگر تکه‌ای از آن در گذرگاهی می‌افتاد هر کس که آن را می‌دید برمی‌داشت و بوسه می‌زد و در جای بلندی قرار می‌داد تا پرندگان از آن استفاده کنند. حمایتی بود از اقتصاد مملکت». این برداشت شارح محترم، برگرفته‌ای آزادانه از نظر مرحوم سجادی در کتاب *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی* است. ایشان «پر نان» را ریزه کوچک و قطعه نانی نازک معنی کرده‌اند (همان: ذیل پر نان). باید گفت در *لغت‌نامه دهخدا* هم تعبیر «پر نان» آمده است. توضیح دهخدا چنین است: «دسته پر دم مرغ که از آن کلیچه و نان را نشان کنند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مدخل پر). بنا بر آن چه گفته شد، پر نانی که خاقانی از آن سخن به میان آورده، در جایی دیگر از دیوان نیز به کار برده است:

لب خویش از پی نان چو پر نان بوسه‌زن از پی سلطان چه کنم
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۵۲)

❖ ص ۱۱۱ ذیل بیت:

سنگ سیاه کعبه را بوسه زده پس آنگهی دست سپید سفلگان بوسه زدم دریغ من
نوشته‌اند: «دست سپید: کنایه از دستی که کار نکرده و از کار کرده دگران تأمین معاش می‌کند (در فرهنگ‌ها نیامده)». به نظر می‌رسد خاقانی در این بیت، با بهره‌گیری از استعاره تهکمیبه معنی سیاهی را اراده کرده است. از این قبیل است کلماتی مانند: «روسپید = روسپی». در دیوان خاقانی این کاربرد در معنای تضاد وجود دارد:

در سیه‌خانه دل کبودی من از سپیدی پاسبان برخاست
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۶۱)

سیاه است بختم ز دست سپیدش ازین پیر ازرق و طامی‌گریزم
(همان: ۲۹۰)

شایان ذکر است، معنی محصل مؤلف محترم نیز درخور تأمل است و استبعادی با معنی پیشنهادی ما ندارد.

❖ ص ۱۵۸ ذیل بیت:

میزان حکمتی و تو را بر دل است زخم زین شوله فعل عقربک شوم نشترک

آورده است: «شوله: نیش کژدم، کژدم». یکی از معانی «شوله» همان است که مؤلف محترم بدان اشاره کرده است؛ اما آن-چه که در این بیت مطمح نظر خاقانی است؛ ارتباط و تناسب میزان، شوله و عقرب است. «شوله»، منزل نوزدهم قمر است (ر.ک: اختیارات مظفری: ص ۴۷؛ التفهیم: ص ۱۱۱؛ شرح بیست باب در معرفت تقویم: ص ۷۸). منجمان وقتی از صفات و ویژگی‌های «شوله» صحبت به میان می‌آورند، همگی بر شومی و نحسی آن متفق‌القول هستند. در کتاب شرح سی فصل شیرازی آمده است: «شوله به نحسی ممزوج است. و شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع باشد بر دم حیوانات» (نقل از نرم‌افزار نجوم نور). با توجه به این موضوع که بیت مزبور از قطعه‌ای است که در هجو رشید و طواط سروده شده است؛ منظور از «شوله فعل»، رشید و طواط است.

❖ ص ۲۴۰ ذیل بیت:

بنازم شأن بی‌قدری من آن بی‌دست و پا بودم که گردید از شرفمندی کف دست سلیمان

نوشته‌اند: «شرف‌مندی: دارای حیثیت و آبرو». معنی شارح محترم صحیح است؛ اما جهت تکمیل و متمیم ذکر چند نکته ضرورت دارد. باید گفت این غزل به دلیل سبک متفاوت آن با سبک خاقانی، از آن خاقانی نیست. طبق تحقیق جمشید علیزاده این غزل، بخشی از قصیده ۸۲ بیتی میرزا جلال‌الدین اسیر، شاعر عصر صفوی است (ر.ک: ساغری در میان سنگستان، ص نه، دوازده و سیزده؛ قس: بساط قلندر، ۱۳۸۴: ۱۸؛ مؤیدشیرازی، ۱۳۷۲: ۳۱۸). در نسخه چاپ سنگی دیوان اسیر شهرستانی، به جای «بودم»، «مورم» ضبط شده است که با توجه به سلیمان مصرع دوم، ضبط اصح است.

۳-۲-۳. کاستی در شرح اشارات:

❖ ص ۲۷ ذیل بیت:

دنيا به عز فقر بده وقت من یزید کان گوهر تمام عیار ارزد این بها

شارح محترم در توضیح این بیت، دقیقه ظریفی را بیان می‌کند. ایشان اعتقاد دارند که «این بیت و بیت سپسین، همان است که در مقالات شمس به آن اشاره شده است». عبارت مقالات شمس به این قرار است: «آن دو بیت خاقانی ارزد به جمله دیوان سنایی و فخری‌نامه‌اش...» (شمس، ۱۳۶۹: ۳۷۲). با توجه به عبارت مقالات شمس، هیچ مدرکی دال بر صحت قول مؤلف وجود ندارد که آن دو بیتی که شمس می‌گوید همین دو بیت مانحن‌فیه باشد و یا لاقلاً اگر مدرکی وجود دارد مؤلف باید قول خود را مستند می‌کرد. ذکر این نکته ضروری است؛ گاهی در مقالات شمس به عباراتی برمی‌خوریم که رنگ و بوی طنز و تهکم دارد، این عبارت نیز می‌تواند از آن دسته باشد. اقوال متفاوت خاقانی‌پژوهان در مورد عرفان خاقانی نیز می‌تواند مؤید قول اخیر باشد (ر.ک: معدن‌کن، ۱۳۸۱: صفحات مختلف).

❖ ص ۷۵ ذیل بیت:

شه‌طغان عقل را نایب منم نعم‌الوکیل نوعروس فضل را صاحب منم نعم‌الفتی

شارح محترم در توضیح این بیت به شرح تحت‌اللفظی مفردات بسنده کرده است. ایشان در توضیح شه‌طغان نوشته‌اند: «شه‌طغان: شاهین». معنی یاد شده لاقلاً تا جایی که نگارندگان می‌دانند در فرهنگ‌ها و قوامیس نیامده است. در توضیح این عبارت این نکته را باید افزود که شه‌طغان، همان طغان‌شاه، نام پادشاه عظیم‌القدر از اولاد افراسیاب است که رفته‌رفته با مجاز

خاص و عام، معنای عام به خود گرفته است و به هر پادشاه و ملوکی اطلاق گردیده است. خاقانی این واژه را به همین معنی اخیر (= پادشاه به طور عام) به کار برده است. در دیوان خاقانی بارها این مورد تکرار شده است؛ به ابیات زیر توجه کنید:

بل نایبان یاوگیان ولایت اند زیرا که شه طغان جهان سخن نیند

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

کو شه طغان جود؟ که من بهر اتمکی پیشش زبان به گفتن سن سن درآورم

(همان: ۲۴۲)

چون تویی اندر جهان شاه طغان کرم کی رود اهل هنر بر در تاش و تکین

(همان: ۳۳۶)

❖ ص ۷۶ ذیل بیت:

گر مرا دشمن شدند این قوم معذورند از آنک من سهیلم کآمدم بر موت اولادالزنا

شارح محترم در شرح بیت توضیحی افزوده‌اند، ایشان اعتقاد دارند که «اولادالزنا کنایه از کرم شب‌تاب است که با طلوع ستاره سهیل می‌میرد». در تکمله توضیحات شارح گرامی باید گفت که درست است که کرم شب‌تاب با طلوع ستاره سهیل می‌میرد اما با توجه به بیت قبل، سخن از کرم شب‌تاب نیست بلکه سخن از اولاد زنا (= حرام‌زاده) است. به بیت قبل همین بیت توجه کنید:

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان غرزان برزنند و گرچگان روستاج

باید گفت که اگر زانیه‌ای در اول طلوع سهیل به آن نظر کند باعث سقط آن می‌شود. قدما بر این باور بوده‌اند که زنی که بچه حرامی در شکم دارد چون بر سهیل بنگرد سقط جنین کند. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۴: ذیل اولادالزنا؛ قس: آبادی، ۱۳۵۵: ۱۱-۱۲).

نظامی گنجوی نیز بر همین ویژگی سهیل تأکید دارد:

ولدالزناست حاسد منم آن که اختر من ولدزنا کش آمد چو ستاره یمانی

(به نقل از آبادی، ۱۳۵۵: ۱۱)

❖ ص ۸۹ ذیل بیت:

ز بورشید ز عبدک مثل زنده به شروان و گر به دور منندی دواتدار منندی

شارح در توضیح بیت آورده است: «بورشید، رشید و طواط است. عبدک، شاعری است». باید این نکته را بیان داشت که هیچ مدرک و سندی وجود ندارد که قاطعانه گفت منظور از بورشید، رشید و طواط است. هویت عبدک نیز شناخته شده نیست. ذکر نکته‌ای دیگر در این خصوص ضروری است، خاقانی در قصیده‌ای دیگر با مطلع زیر:

مرا ز هاتف همت رسد به گوش خطاب کزین رواق طینی که می‌رود دریا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۴۹)

از اشخاصی در شروان نام می‌برد که هویت آنان هنوز برای ما ناشناخته است. بورشید و عبدک مزبور در بیت مورد اشاره نیز احتمالاً از همین دست اشخاص ناشناخته هستند.

❖ ص ۱۴۴ ذیل بیت:

دی شبانگه به غلط سوی لب دجله شدم باجگه دیدم و نظاره بتان حرمی

آورده‌اند: «باجگه: باجگاه. جایی که مالیات گیرند و اینجا مقصود شاعر پرداختن هزینه خوش‌گذرانی است». باید بیان کرد که این تعبیری است که اکثر خاقانی‌پژوهان از آن صحبت کرده‌اند و دچار اشتباه شده‌اند. «باجگه» محله‌ای تفریحی در کنار دجله بوده است. اصلاً بحث عوارض نیست. باید بیان داشت اولین متنی که در آن از «باج» به‌عنوان یک محل جغرافیایی نامی برده شده، حدود العالم است. خاقانی در جایی دیگر همین تعبیر را به کار برده است:

باجگه دیدم و طیار ز آراستگی عیش چون باج شد و کار چو طیار مرا

(همان: ۳۹)

❖ ص ۱۵۷ ذیل بیت:

این گربه چشمک این سگک غوری غرک سگسارک مختنک زشت کافرک

نوشته‌اند: «گربه چشم، ازرق چشم...». جهت دقیق کردن معنی، باید در پی آن بود که ارتباط بین گربه چشمی و ازرق بودن چیست؟ و چرا خاقانی تعمداً این واژه را گزینش کرده است؟ در دانشنامه حکیم میسری آمده است:

و ازرق چشم را بی شک همی گوی که آن کس نیست جز بدگوی و بدخوی

(میسری، ۱۳۷۴: ۱۷)

در کتاب فرخ‌نامه آمده است: «و هر که را چشم فراخ بود و ازرق بسیارگو باشد و زشت‌خوی» (جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

ابوالفتوح رازی در تفسیر روض‌الجنان آورده است: «به آن خدای که مرا به‌حق فرستاد، شارب خمر فردای قیامت می‌آید سیه‌روی، ازرق چشم... هر که او را ببند از او نفرتش آید.» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۲۱۰؛ ر.ک: ترکی، ۱۳۹۴: ۳۵).

❖ ص ۱۶۷ ذیل بیت:

همت او که گوهری گهرست دست بر چار گهر افشاندست

مؤلف محترم در شرح بیت، مرجع ضمیر «او» را منوچهر اخستان دانسته است. شایان ذکر است که این بیت از قصیده‌ایست در مدح صفوة‌الدین بانوی شروانشاه. بیت قبل از بیت مورد نظر دقیقاً مشخص خواهد کرد که مرجع ضمیر «او» به همین صفوة‌الدین راجع است نه به منوچهر اخستان. خاقانی آورده است:

همت بانوان جواهر سعد بر کلاه برادر افشاندست

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۳)

❖ ص ۲۱۵ ذیل بیت:

مس‌های زر اندودند ایشان تو مکن ترشی کز مس به چنین سرکه زنگار پدید آید

در توضیح و شرح بیت، چند تسامح دیده می‌شود. اول آن‌که شارح، بیت را به کمال‌الدین اسماعیل منسوب کرده است در حالی که بیت از خاقانی است و در دیوان مصحح سجادی در صفحه ۴۹۹ در بخش ترجیعات آمده است. نکته دوم، ایشان بیت را در ذیل عنوان «بیماری یرقان رنگ چشم را زرد می‌کند» آورده است. چنان‌که از بیت بر می‌آید، بیت هیچ ربطی به آنچه که مؤلف گفته است ندارد. خاقانی در این بیت از اکسیر مس صحبت به میان آورده است. در جواهرنامه جوهری نیشابوری آمده است: «اگر نحاس را با سرکه بیامیزند از وزنجا حاصل شود...» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۲۰).

۳-۳. کاستی در شرح تلمیحات:

❖ ص ۸۸ ذیل بیت:

خاقانیا خسان که طریق تو می‌روند زاغند و زاغ را صفت کبک آرزوست

مؤلف در توضیح این بیت نوشته‌اند: «در چاپ دکتر سجّادی مصراع دوم چنین است: «زاغند و زاغ را صفت بلبل آرزوست» و در حاشیه در نسخه «ط» به جای «بلبل»، «کبک» آمده است». ایشان در ادامه با استناد به تضمین ابن‌یمین فریومدی از همین بیت خاقانی، ضبط نسخه «ط» را ارجح می‌دانند. ابیات ابن‌یمین به این قرار است:

خاقانی فصیح در این یک دو بیت نغز گفته‌ست بشنوید که او بس لطیف‌گوست
خاقانیا خسان که طریق تو می‌روند زاغند و زاغ را صفت کبک آرزوست...

در جهت تکمیل و تتمیم، باید افزود با توجه به پشتوانه عظیم فرهنگی خاقانی و نیز اصالت تصویری در دیوان خاقانی ضبط اصح همان است که ایشان ایراد کرده‌اند؛ اما باید گفت، پشتوانه صحّت این ضبط به قبل از ابن‌یمین برمی‌گردد. همین تعبیر در اشعار سنایی بازتاب دارد. سنایی در قصیده‌ای در مدح تاج‌الدین ابوالفتح اصفهانی از همین مثل بهره برده است:

چون نعیق زاغ شد همچون نوای عندلیب زاغ را زبید برفتن کشتی کبک دری
(سنایی، ۱۳۸۱: ۳۱۴)

در کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله منشی به داستان تبختر کبک و راه رفتن زاغ برمی‌خوریم که دقیقاً یادآور همین تمثیل خاقانی است. در آن‌جا آمده است: «آورده‌اند که زاغی کبکی را دید که می‌رفت. خرامیدن او در چشم او خوش آمد و از تناسب حرکات و چُستی اطراف او آرزو برد، چه طبع را به ابواب محاسن التفاتی تمام باشد و هرآینه آن را جویان باشند. در جمله خواست که آن را بیاموزد، یک‌چندی کوشید و بر اثر کبک پویید، آن را نیاموخت و رفتار خویش فراموش کرد چنان‌که بهیچ تأویل بدان رجوع ممکن نگشت» (نصرالله منشی، ۱۳۸۸: ۳۴۵-۳۴۴).

❖ ص ۱۳۷ ذیل بیت:

بر محک بلال چهره زرت بوله‌روی به ز نیکویی

نوشته‌اند: «بوله‌روی: کنایه از زردروی». باید گفت که تعبیر مؤلف محترم کاملاً اشتباه است. ابوله‌ب به‌خاطر برافروختگی و سرخی چهره به این کنیه مشتهر شده بود. (نک: تفسیر ابن کثیر، ج ۴: ص ۶۰۳؛ الکشاف زمخشری، ج ۴: ص ۸۱۴؛ مجمع‌البیان، ذیل سوره مسد). لذا، «بوله‌روی» به معنی سرخ‌روی می‌تواند باشد. در این بیت سرخی کنایه‌ای است از خالص و سره بودن. همین تناسب در ارائه وجه شبه در مصراع اول بین بلال و محک رعایت شده است؛ باید گفت که بلال در سیاه‌چرده بودن به سنگ محک مانند شده است. با این توضیحات، معنی کلی بیت آشکارا می‌شود. خاقانی در جایی دیگر از دیوان خود آورده است:

بر محک کعبه کو جنس بلال آمد به‌رنگ هرکه را زر بوله‌روی است شادمان آمده
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۷۰)

❖ ص ۱۷۰-۱۷۱ ذیل بیت:

گل به بیل تو ندارم من و گلگون قدحی می‌خورم تا ز گل گور دمد خارا مرا

مؤلف محترم بیان داشته‌اند که: «این تعبیر از فرهنگ‌ها فراموش شده است و در تصحیح ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، مصحح دانشمند [=محمد جعفر محبوب] آن را درست به‌کار برده است. شکل صحیح مصراع اوّل این‌گونه است: «گل به بیل تو ندارم...» و در نهایت عبارت را این‌چنین معنی کرده‌اند: در مقابل حریف کسی بودن». باید گفت که ضبط اصح بیت، همان است که مرحوم سجّادی ضبط کرده است؛ ایشان در مقاله‌ای با عنوان «یک مثل فارسی فراموش شده» به تحقیق در این باره پرداخته و نوشته است: «نگارنده ضمن تصحیح دیوان خاقانی و مقابله نسخ کهن و قدیمی به همین شکل در تمام آن‌ها برخورد و دریافت این شکل در نسخ تازه‌تر تغییر کرده و به صورت «گل به نیل» درآمده، اما از جهت

اطمینانی که به صحت نسخ کهن داشت، احتمال داد که «گل به بیل کسی داشتن یا بودن»، مثلی بوده باشد به معنی «رهین منت کسی بودن» یا «بستگی و توجه به کسی یا چیزی داشتن» و مانند این معانی و این احتمال را در تعلیقات دیوان خاقانی بیان کرد. بعدها هنگام مطالعه بعضی از متون نظم و نثر فارسی مخصوصاً مربوط به قرن ششم هجری، جای جای به همین مضمون یا نزدیک به آن برخورد و شواهدی به دست آمده، در دیوان انوری ضمن غزلی این بیت آمده:

به بیل عشق تو دل گل ندارد که راه عشق تو منزل ندارد

(انوری، ۱۳۶۴: ۸۰۴)

در باب اول مرزبان‌نامه عبارتی است به این شکل: «شاه را پای دل به گلی فروشد که به بیل دهقان بود» (روایینی، ۱۳۸۹: ۶۴). آنچه که بیشتر این معانی را به ذهن نگارنده آورده و مرا متوجه ساخته که این ابیات باید متضمن مثلی باشد، این است که سال‌ها قبل از مردم کوهپایه مشهد شنیده‌ام که به لهجه خاص خود می‌گفتند: «الحمدالله گیل به بیل کسی ندارم»، یا «گیل ما به بیل کسی نیست»؛ و از این عبارت اراده می‌کردند که «رهین منت کسی نیستم»، «احتیاج و اعتنایی به کس نداریم» و «کار ما به کس واگذار نشده و ارتباط ندارد». (سجادی، ۱۳۴۱-۱۳۴۲: ۳۳ و نیز، سجادی، ۱۳۷۴: ذیل «گل به بیل آمدن»). علاوه بر شواهدی که مرحوم سجادی در مقاله یاد شده بیان داشته‌اند؛ در اسرار التوحید محمد منور این مثل آمده است. مؤلف اسرار التوحید در حکایتی می‌نویسد: «... شیخ بلعباس نیز خویشان به رقص آمد، دست برادر بگرفت و گفت: بیا ای برادر رقص کن که ما را به بیل این مرد گل نیست» (محمدین منور، ۱۳۵۴: ۲۴۲).

۴. نتیجه‌گیری

نوشتن شرح بر دیوان‌های شعری کار دشواری است و نیاز به صرف وقت و دقت بسیار دارد. شارح باید با دنیای فکری و ذهنی شاعر آشنایی کامل داشته باشد تا بتواند شرحی دقیق و کامل بنویسد؛ به عبارت دیگر، شارح باید ارتباط بین محتوای کلام شاعر و بُعد فنی و شیوه بیان او را بداند تا شرحی منقح به دست دهد. با توجه به آنچه شرح آن گذشت، کتاب مورد بحث این جستار، بیرون از فواید و مزایای اثر در چند موضع کاستی‌هایی دارد که آن شکوه و تپندگی‌ای که در اشعار خاقانی توقع می‌رفت را یک‌سو نهاده است. اغلاط مطبعی و نیز تسامحات در شرح و توضیح حوادث زندگانی خاقانی، از مواردی است که بیش از هر چیز دیگر در کتاب مورد نظر جلب توجه می‌کند.

منابع

۱. آبادی، محمد (۱۳۵۵)، «سهیل در ادب فارسی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۱۷۷، صص ۲۳-۱.
۲. آموزگار، سید حسین (۱۳۳۰)، مقدمه تحفه الخواطر و زبده النواظر، تهران: انتشارات روزنامه زندگی.
۳. ابن یمین، فریومدی (۱۳۶۳)، دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، چاپ حسین علی باستانی راد، تهران: سنایی.
۴. ابوالفتوح رازی، جمال‌الدین حسین بن علی بن محمد (۱۳۷۱)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۵. امامی، نصرالله (۱۳۸۸)، «ختم الغرائب خاقانی و مثنوی سرگردان»، نشریه دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، ش ۲۰۹، صص ۳۶-۲۱.
۶. انوری (بیوردی)، اوحد الدین (۱۳۶۴)، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
۸. تاریخ سیستان (۱۳۶۶)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
۹. تبریزی، مولانا شمس‌الدین (۱۳۴۹)، مقالات شمس تبریزی، تصحیح احمد خوشنویس (عماد)، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی.

۱۰. ترکی، محمد رضا (۱۳۹۴)، *نقد صیرفیان*، تهران: سخن.
۱۱. _____ (۱۳۸۴)، «بر بساط قلندر»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۲۶، صص ۱۱۲-۱۰۰.
۱۲. _____ (۱۳۹۴)، «تاریخ و شمار سفرهای حج خاقانی»، *نامه فرهنگستان*، دوره ۱۵، شماره ۵۷، صص ۸۷-۶۲.
۱۳. جمالی یزدی، ابوبکر (۱۳۸۶)، *فرخ‌نامه*، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۴. جوهری نیشابوری، محمدبن ابی البرکات (۱۳۸۳)، *جواهرنامه نظامی*، به کوشش ایرج افشار و رسول دریاگشت، تهران: میراث مکتوب.
۱۵. حکیم میسری (۱۳۷۴)، *دانشنامه در علم پزشکی (کهن‌ترین مجموعه طبی به شعر فارسی)*، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۲)، *منشآت خاقانی*، تصحیح محمد روشن، تهران: بهار، چاپ دوم.
۱۷. _____ (۱۳۸۸)، *دیوان خاقانی شروانی*، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ نهم.
۱۸. _____ (۱۳۸۷)، *تحفه‌العراقین (ختم‌الغرائب)*، تصحیح علی صفری آق‌قلعه، تهران: میراث مکتوب.
۱۹. زنجانی، برات (۱۳۹۴)، *خاقانی شروانی نکته‌ها از گفته‌ها*، تهران: امیرکبیر.
۲۰. سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۶۹)، *حواشی دکتر معین بر اشعار خاقانی با مقاله‌ای از آن استاد*، تهران: پازنگ.
۲۱. _____ (۱۳۷۴)، *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی*، تهران: زوار.
۲۲. سنایی غزنوی، محدود بن آدم (۱۳۸۱)، *دیوان سنایی غزنوی*، گردآوری بدیع‌الزمان فروزانفر و پرویز بابایی، تهران: آزادمهر.
۲۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۹)، *سخن و سخنوران*، تهران: خوارزمی.
۲۴. قره‌بگلو، سعید (۱۳۷۸)، «طرح چند بیت از خاقانی و توضیح یک ماجرای تاریخی از قصیده‌ای از وی»، *ساغری در میان سنگستان*، به کوشش جمشید علیزاده، تهران: نشر مرکز.
۲۵. کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۷۶)، *رخسار صبح*، تهران: نشر مرکز.
۲۶. _____ (۱۳۸۹)، *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*، تهران: نشر مرکز، چاپ ششم.
۲۷. کندلی هریسچی، غفار (۱۳۶۹)، *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*، ترجمه میرهدایت حساری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. ماهیار، عباس (۱۳۸۸)، *مالک ملک سخن*، تهران: سخن.
۳۰. مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۷۲)، *شعر خاقانی (گزیده اشعار با تصحیح و توضیح)*، شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
۳۱. محمدبن منور (۱۳۵۴)، *اسرارالتوحید*، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: امیرکبیر.
۳۲. مرتضایی، سید جواد (۱۳۹۲)، «تصویرگری با شکل حروف و واژگان، مختصه‌ای سبکی در قصاید خاقانی»، *نشریه علمی-پژوهشی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، ش ۳، پی در پی ۲۱، صص ۴۵۱-۴۳۵.
۳۳. معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۱)، «عرفان خاقانی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تبریز)*، ش ۱۸۵، صص ۲۱-۷.
۳۴. نجم‌الدین رازی، نجم‌الدین (۱۳۹۱)، *مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد*، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم.
۳۵. نسوی، ابوالحسن علی بن احمد (۱۳۵۴)، *بازنامه*، تصحیح علی غروی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
۳۶. نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۸)، *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: ثالث.
۳۷. *نرم‌فزار نجوم در اسلام و ایران*، نور (مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی).
۳۸. وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۹)، *مرزبان‌نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علی‌شاه، چاپ پانزدهم.